

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

دوشنبه ۰۹ سپتمبر ۲۰۲۴

حمید انوری

خز عبلات صدیقه مسعود

بیوه فردی بنام "احمد شاه مسعود"، یکی از جنگ سالاران "شورای نسوار"

نگاهی می اندازیم به یکی دو پاراگراف از "کتاب" صدیقه مسعود که یک زن فرانسوی فروخته شده آنرا نوشته و به نام "صدیقه مسعود" منتشر ساخته است.

"... روایت همسر احمد شاه مسعود از آخرین روز زندگی مسعود در کنار وی و فرزندانش بسیار جالب و خواندنی است.

۳۱ اوت (اگست) بود. دو خبرنگار کذایی با گروهی از «برادران همکیش» دره را به قصد «خواجه بهاء الدین» ترک کردند. قاتلان ۹ روز تمام مصرانه از وزارت امور خارجه مجوز دیدار با شوهرم را طلب کردند.

عملیات بسیار وسیعی در «قندوز» در حال اجرا بود و او قبل از رفتن به تاجیکستان از خواجه بهاء الدین هم رد می شد..."

قبل از اینکه به خز عبلات بالا پرداخته شود، لازم می افتد تا وضاحت داده شود اینکه "احمدشاه مسعود" نام برده در اثر توطئه فهمیم- قانونی و عبدالله- ربانی و همکاری مستقیم "رسول سیاف" با فیر یک راکت از راه دور به قتل رسید و داستان و افسانه دو خبرنگار خارجی فقط یک جفنگ است. آنانی که این حقیقت تلخ را قبول ندارند، به خود زحمت داده و همان کلیپ به قتل رسیدن او را با دقت و بار بار و بدون حب و بغض مشاهده کنند تا خود به این حقیقت تلخ برسند که خیانت دوست و برادر و همطبق، سخت دردآورتر از یک ترور است.

و اما صدیقه مسعود در سطور بالا به شدت هذیان گوئی نموده است.

به این جملات دقت کنید:

"... دو خبرنگار کذایی با گروهی از «برادران همکیش» دره را به قصد «خواجه بهاء الدین» ترک کردند. قاتلان ۹ روز تمام مصرانه از وزارت امور خارجه مجوز دیدار با شوهرم را طلب کردند..." این خانم میگوید که دو خبرنگار با گروهی "برادران همکیش" دره را (منظور دره پنجشیر است) به قصد «خواجه بهاء الدین» ترک کردند. این بدان معنی است که آنان در دره پنجشیر وجود داشتند و حتی صدیقه جان نیز از حضور آنان مطلع بوده است و...، پس چه ضرورتی برای رفتن به خواجه بهاء الدین می افتاد. آن خبرنگاران خیالی می توانستند در همان دره با شوهر این خانم دیدار داشته باشند که داشتند و...

آن "قاتلان" خیالی چرا باید ۹ روز تمام با وزارت خارجه رژیم مسعود- ربانی، سر و کله میزدند در حالیکه خود در کنار احمدشاه مسعود و در دره پنجشیر وجود داشتند. از طرف دیگر زمانی که "خبرنگاران خارجی" در داخل افغانستان بودند و در دره پنجشیر حضور داشتند، جهت "مصاحبه" باید یا از وزارت خارجه اجازه می گرفتند و یا هم از ریاست امنیت و نه وزارت خارجه. منطق هم چیز خوبی است که با تأسف "صدیقه جان" و یا هم طراحان این سفسطه، فارغ از آن بوده اند و یا هم به این باریکی ها توجه نکرده بوده اند.

"... عملیات بسیار وسیعی در «قندوز» در حال اجرا بود و او قبل از رفتن به تاجیکستان از خواجه بهاء الدین هم رد می شد..."

اگر عملیات بسیار وسیع در قندز در حال اجرا بود و در آن خطه جنگ های شدید در جریان بوده است، پس به کدام علت جناب قوماندان صاحب شورای نسوار، راهی تاجیکستان بوده اند، بجای آنکه رهسپار قندز می شدند؟

از طرف دیگر نظر به گفته "صدیقه جان"، قوماندان صاحب "عظمت" فقط در راه تاجیکستان، از "خواجه بهاء الدین" ولایت تخار نیز "رد" می شده اند، آنهم توسط یک هلی کوپتر کهنه روسی و هیچ پلان برای توقف حتی یک روزه هم در آن مأوا نداشته است، صرفنظر از اینکه در آن جنگ های متذکره وظیفه دفاع و مقاومت داشته بوده اند که ایشان از آن جنگ و یا هم "عملیات بسیار وسیعی در «قندوز»"، فقط چشم پوشی نموده و راهی تاجیکستان بوده اند و...

چرا "خواجه بهاء الدین"؟ چرا نه تاجیکستان یا دوشنبه یا کولاب که به مراتب سهل تر بوده است و قوماندان صاحب مدتی هم توقف کوتاه مدت یا دراز مدت در آنجاها هم داشته بوده اند. قوماندان متذکره قبل از راهی شدن به صوب تاجیکستان، توسط فیر یک راکت از راه دور، آنهم توسط طرح ترور از سوی همکیشان خود، بجای تاجیکستان، روانه گورستان شدند.

از طرف دیگر آنان در حالیکه در کنار احمدشاه مسعود در همان دره پنجشیر حضور داشته بوده اند، چرا "روز ۹ صبر کردند و بگفته "صدیقه مسعود"، "... قاتلان ۹ روز تمام مصرانه از وزارت امور خارجه مجوز دیدار با شوهرم را طلب کردند..."؟! واقعاً هم که چه بجا گفته اند "دروغگو حافظه ندارد".

این خانم دانسته یا نادانسته از قضایا و مسائلی در "کتاب" خود پرده برداشته است که هرگز به نفع آن قوماندان نبوده است که اگر آنر ورق بزنیم و بر محتویات آن دقت کنیم، آبروی نداشته احمدشاه مسعود را بر باد می‌دهد.

یکی از هواخواهان یا پیروان او در یک سایتی چنین داد سخن داده است:

"... به نقل از یکی از یاوران احمد شاه مسعود که مصلحت نیست اسمی از وی برده شود: استاد سیاف عضو شورای رهبری دولت اسلامی و یکی از سران جبهه متحد، در یکی از جلسات شورای رهبری، با انتقاد از عملکرد رهبران مجاهدین در قبال اعراب می‌گوید: زمانی اعراب مدافع و حامی مجاهدین بود و حالا از طالبان. تقصیر از خود ماست، به این رابطه ارزش قائل نشدیم، اعراب را از خود آزاده نمودیم و امروز طعم تلخ حمایت آنها را از طالبان می‌چشیم. هیچ وقت نخواستیم در کشور های عربی کاری کنیم، طالبان و حامیان عرب آنها، چهره ما را به حد کافی در اذهان مردم و مطبوعات کشور های عربی مخدوش نموده و می‌نماید. باید اجازه دهیم، خبرنگاران روزنامه ها و تلویزیون های عربی به ساحات جبهه متحد، رفت و آمد کنند تا حقایق را منعکس نمایند. میدانم این پیشنهاد از سر اخلاص، مصلحت اندیشی و لزوم دید استاد سیاف در آن مقطع زمانی بود و یا انعکاس تلقینات و استدلال دوستان عرب استاد سیاف است که گاه ناگاه با وی در تماس بودند و کوشیده اند، از این طریق برای نفوذ خائنانه شان بستر سازی نمایند. همانگونه که رد پای بعضی از آنها بعداً در طراحی توطئه علیه احمد شاه مسعود هویدا است. والله اعلم..." گوگل

اینکه سیاف- ربانی و فهیم قسیم- یونس قانونی در تبانی با عبدالله و چند رسوای دیگر طرح ترور و به قتل رساندن احمدشاه مسعود را پلان ریزی و عملی نمودند، بر میگردد به این حقیقت انکارناپذیر که احمد شاه مسعود، نظر به یکه تازی و قدرت طلبی بی حد و مرزی که داشت، صحنه را بر دوستان و آشنایان و برادران و شورای نظاری های خود چنان تنگ کرده بود که از وجود او احساس حقارت میکردند.

میگویند این احمد شاه مسعود بود که در سال ۱۹۸۸ باعث قتل برادراندر خود در پشاور- پاکستان گردید. دین محمد، برادر اندر احمدشاه مسعود با زد و بند های پیدا و پنهان برادر خود با استخبارات

پاکستان و ایران و روسیه و...، به شدت مخالف بوده و حتی یک روز هم با او در یک کاسه نان نخورده بود و احمدشاه مسعود در تبنانی و همکاری با آی اس آی پاکستان او را در سال ۱۹۸۸ در پشاور به قتل رساند.

یک برادراندر دیگر وی بنام یحی بیشتر از بیست سال می شود که در سویس بسر میبرد. او که با احمدشاه مسعود نزدیک بود، هرگز احمدشاه به او کوچکترین حق و حقوقی قائل نبود و او هم هرگز در زد و بند های شرم آور او شریک نشد و لذا هم به هیچ جا و منصب و مقامی نرسید و در گم نامی بسر برد و عاقبت هم برادران ناسکه او را از پول های خیراتی، به سویس فرستادند و...

این خودخواهی های احمدشاه مسعود را حتی فامیل خودش و برادران اندر و خواهران اندر او نیز برناتفتند و هر کدام راه خود راه گرفتند و رفتند، مگر احمد ولی و احمدضیاء که افراد بیکاره و عاطل و باطل و دنباله رو بودند و همیشه به نرخ روز زندگی حقارت بار خویش را چون زالو ها ادامه دادند و غیر از خیانت و جنایت، چیزی دیگری از برادر نیاموختند. این دو برادر سکه قوماندان متذکره، در سایه قوماندان زیستند و از همه امکانات یک زندگی مرفع برخوردار گردیده و به مقام های بلندی در بعد از کشته شدن او هم نائل آمدند و سرمایه های هنگفتی هم از خون شهید و یتیم و بیوه آن مأوا در بیست سال پسین اندوختند و راه خود گرفتند و رفتند و امروز در بستر های گرم و نرم و راحت اروپا، پنبه دانه خواب می بینند.

و اما از برادر اندر ها و خواهر اندر ها و حتی خواهرسکه احمدشاه مسعود، نه نامی است و نه هم نشانی. قرار معلوم و نظر به عملکرد های آن قوماندان شواری نسوار، می توان نتیجه گرفت که او به شدت زن ستیز نیز بوده است.

تا بعد از کشته شدن او به دست دوستانش، هیچ نام و نشانی از خواهران، دختران و همسر او در هیچ منبع و هیچ رسانه وجود نداشت و هیچکدام هم به جا و مقامی نرسیدند و همه در گمنامی بسر بردند.

از طرف دیگر یک پرسش دیربست مرا به خود مشغول داشته است که هنوز پاسخی نیافته است و آنهم اینکه کودتای منحوس ثور و تجاوز ننگین روسیه بر افغانستان حدود ۱۲ سال را در بر گرفت، اگر احمدشاه مسعود نام برده، از همان ابتدای کودتای ننگین ثور گویا به جنگ روی آورده باشد و در سال ۱۹۸۸ با همسر خود، "صدیقه - ۱۷ ساله" ازدواج کرده باشد و در سال ۱۹۹۲ وارد کابل شده باشد، پس چگونه می شود که در ظرف کمتر از ۱۲ یا هم ۱۳ سال صاحب شش یا هفت فرزند شده باشد؟!

آیا او مشغول "جهاد" و "مقاومت" بود، یا مشغول تولید نسل؟!



شش فرزند در ۱۲ سال، محاسبه با هموطنان!!!